

بررسی دلالت گزارش‌های ابلاغ آیات آغازین سوره براءت بر افضلیت علی (ع) به منظور جانشینی پیامبر (ص)

حامد مصطفوی فرد

استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان، رفسنجان، ایران

جواد شکور*

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۱)

چکیده

با نزول آیات آغازین سوره توبه، پیامبر (ص) آیات را به ابوبکر دادند تا در موسم حج به مشرکین ابلاغ نماید، اما پس از آنکه ابوبکر به راه افتاد، جبرئیل نازل شد و عرض کرد خداوند می‌فرماید: **(لَا يُوَدِّيٰ عَنكَ اِلَّا اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِّنْكَ)** و لذا رسول خدا (ص) این مأموریت را به علی (ع) واگذار کردند. این واقعه از آنجا که در آن شواهدی دال بر فضل علی (ع) برای جانشینی پیامبر (ص) بر دیگران است، گاه تخطئه و انکار شده و یا محتوای آن به گونه‌ای تفسیر شده که فضیلتی بر فضائل علی (ع) نیفزاید و یا دال بر فضیلتی برای خلیفه اول باشد! بنابراین نویسندگان در این پژوهش به تجزیه و تحلیل گزارش‌های در این زمینه پرداخته و نشان داده‌اند که گزارش‌های درباره این رویداد در منابع اهل سنت از شهرت و صحت برخوردارند و بر اساس آنها، علی (ع) شایسته‌ترین فرد بعد از رسول خدا (ص) برای جانشینی ایشان است.

واژگان کلیدی: ابلاغ آیات آغازین سوره براءت، افضلیت علی (ع) بر جانشینی پیامبر (ص)، لا یودیه‌ا عنک الا انت او رجل منک.

(نویسنده مسئول) * E_mail: j.shakor@yahoo.com

بیان مسئله

به نقل علماء و مورخین فریقین در سال نهم هجرت چون آیات سوره براءت در مورد عهد شکنی و مذمت مشرکین نازل گردید، پس از نازل شدن آیات آغازین سوره توبه، رسول اکرم (ص) آیات اوائل سوره براءت را به خلیفه اول دادند که به مگه برده و در موسم حج به مشرکین ابلاغ نماید، پس از آنکه وی به راه افتاد و قدری راه رفت، جبرئیل نازل شد و ضمن ابلاغ سلام خداوند به پیغمبر (ص) عرض کرد: خداوند می‌فرماید (لَا يُوَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ) (کسی از جانب تو اداء رسالت ننماید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد). رسول خدا (ص) فوراً علی (ع) را طلبید و فرمود شتر مرا سوار شو و دنبال ابوبکر برو هر کجا به او رسیدی آیات را از او بگیر و به مگه ببر و برای مشرکین قرائت کن، حضرت امیر فوراً حرکت کرد و در راه به ابوبکر رسید و آیات را از او گرفته و به مکه برد و ابوبکر خدمت پیغمبر مراجعت نمود و در حالی که از این امر محزون و متأسف بود عرض کرد: یا رسول الله مگر درباره من چیزی نازل شده؟ حضرت فرمود: «لَا وَ لَكِنْ لَا يَبْلُغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مَنِّي» (خداوند دستور داده‌است که این مأموریت را یا خودت انجام بده یا شخصی همانند تو) (ر.ک؛ مجلسی، بحار الانوار، ۳۰۹/۳۵).

این واقعه تاریخی از آنجا که بیانگر یکی دیگر از فضائل امیرالمومنین (ع) است، تبدیل به یکی از مباحث پر چالش در منازعات بین فرقه‌ای شده‌است؛ چرا که بر طبق این روایت، امیرمؤمنان (ع) نزدیک‌ترین شخص به پیامبر خدا و مطیع کامل آن حضرت بوده‌است؛ چنانچه خداوند از زبان حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) (ابراهیم/۳۶) و در این روایت نیز آمده‌است که رسول خدا فرمود: (لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ) (شایسته نیست که این مأموریت را کسی انجام دهد؛ مگر شخصی که از من است و من از اویم) (ر.ک؛ ابن حنبل، مسند، ۳۳۱/۱) و این یعنی اینکه امیرمؤمنان (ع) جان پیامبر (ص) است و در حقیقت یک روح در دو بدن هستند؛ همان‌طوری که خداوند در آیه مباهله، امیرمؤمنان (ع) را «جان پیامبر» خوانده‌است.

از طرف دیگر، این روایت نشان می‌دهد که خلیفه اول دارای چنین ویژگی نبوده و قاعده «فمن تبعنی فانه منی» شامل حال ایشان نمی‌شود. همچنین شیعیان با تمسک به همین گزارش در شایستگی خلیفه اول برای جانشینی پیامبر (ص) تردید کرده‌اند، چراکه چگونه ممکن است که خداوند کسی را برای ابلاغ چند آیه در یک شهر شایسته نداند، اما همو را برای جانشینی پیغمبر برگزیند تا با احکام قرآن در تمام شهرهای اسلامی خلافت نماید؟! علاوه بر این، به عقیده شیعیان (ر.ک؛ طباطبائی، المیزان، ۱۶۱/۹-۱۸۴)، اعزام جناب ابوبکر در وهله اول و عزل وی در وهله ثانی و نصب علی (ع) به جای او، برای اثبات و نشان دادن فضیلت و شایستگی علی (ع) بود، زیرا اگر از اول آن حضرت به چنین مأموریتی منصوب می‌شد، این مأموریت امری عادی جلوه می‌کرد و چندان اهمیتی نداشت، ولی وقتی خلیفه اول به راه افتاد و سپس علی (ع) بدان سمت گمارده شد، این امر دلیل بر فضیلت و شایستگی علی (ع) برای جانشینی پیغمبر و انجام وظائف او است.

از این رو این گزارش‌ها از جانب برخی از اهل سنت مورد مناقشه قرار گرفته‌است و درباره اصلت و یا دلالت آنها تردید کرده‌اند. اهمیت این حادثه به دلیل نتیجه‌ای است که می‌توان از آن گرفت و لذاست که شیعیان از این حادثه فضیلت علی (ع) بر جانشینی پیامبر (ص) را نتیجه گرفته‌اند و اهل سنت سعی می‌کنند واقعه را بگونه‌ای تحلیل کنند تا نه از شأن خلیفه اول کاسته شود و نه فضیلت علی (ع) از این واقعه برداشت شود.

روش پژوهش

در این اثر، با مطالعه آثار حدیثی، تفسیری و تاریخی اهل سنت، گزارش‌های درباره حوادث بعد از نزول آیات آغازین سوره براءت گردآوری و دسته‌بندی شده و سپس نگارندگان با ارزیابی اسانید این روایات (با محوریت مصنفات اهل سنت) سعی کرده‌اند تا نشان دهند که این حادثه قطعی الوقوع است و حتی در منابع سنی از شهرت برخوردار است و بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز آن را صحیح تلقی کرده‌اند. سپس نگارندگان به تجزیه و تحلیل محتوای این گزارشات پرداخته‌اند و نشان داده شده که این گزارشات

حکایت از افضلیت علی (ع) به منظور تصاحب جانشینی پیامبر (ص) دارند و حتی ایشان امین آن حضرت (ص) و بلکه به منزله نفس ایشانند و در انتها نیز سعی شده تا شبهات مطرح شده در رابطه با محتوای این گزارشات تاریخی مورد واکاوی و بررسی قرار گیرد.

۱. گفتار عالمان اهل سنت درباره ابلاغ آیات سوره براءت

در ابتدا به نام برخی از بزرگان علماء که پذیرفته اند این داستان به این کیفیت اتفاق داده است، اشاره می‌کنیم:

۱-۱. احمد بن حنبل (م ۲۴۱) در مسند، ۳۳۱/۱: وی در مسند خود از ابن عباس چنین نقل می‌کند که پیامبر (ص) فلان شخص را فرستاد و سوره توبه را به او داد تا به مردم به هنگام حج ابلاغ کند، سپس علی (ع) را به دنبال او فرستاد و آن را از او گرفت و فرمود: «لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ مِّنِّي وَ أَنَا مِنْهُ». در روایتی دیگر در همان کتاب آمده است که پیامبر اکرم (ص) سوره براءت را با ابوبکر به سوی اهل مکه فرستاد که اعلام کند، بعد از آن سال هیچ مشرکی حق حج خانه خدا را ندارد و هیچ کس نباید به صورت عریان و برهنه، طواف خانه کند. سپس پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: خود را به ابوبکر (در وسط راه مکه و مدینه) برسان، او را به سوی من بازگردان و خودت سوره براءت را ابلاغ کن، علی (ع) چنین کرد و هنگامی که ابوبکر سؤال می‌کند: آیا چیزی بر ضد من نازل شده که من نباید سوره را ابلاغ کنم؟ پیامبر (ص) می‌فرماید: «أَمْرٌ أَنْ لَا يُبَلِّغَهُ إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِّنِّي». همو از انس بن مالک نیز نقل می‌کند که پیامبر (ص) سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، اما هنگامی که به ذی الحلیفه (مسجد شجره که در یک فرسخی مدینه قرار دارد) رسید، فرمود: «لَا يُبَلِّغُهَا إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي فَبَعَثَ بِهَا مَعَ عَلِيٍّ». همچنین با سندی دیگر از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر (ص) هنگامی که سوره براءت را با او فرستاد علی (ع) عرض کرد: ای پیامبر خدا! من خطیب و سخنور نیستم، پیامبر فرمود: چاره‌ای جز این نیست، که یا من آنرا باید ببرم یا تو، علی (ع) گفت: اکنون که چنین است من می‌برم، پیغمبر (ص) فرمود: برو که خداوند زبان تو را ثابت می‌دارد و قلب تو را هدایت می‌کند.

۲-۱. بخاری (م ۲۵۶) در صحیح خود، ۲۰۲/۵: بخاری در صحیح خود حدیث را از ابی هریره نقل کرده که به ابوبکر اذن داده شده که به منی رفته و بگوید: مشرکین طواف نکنند، و همچنین عربان طواف نکنند، بعد از این نبی اکرم (ص)، علی بن ابی طالب (ع) را فرستادند تا این مطلب را بگویند.

۳-۱. ترمذی (م ۲۷۹) در کتاب سنن خویش، ۲۷۵/۵: پیامبر (ص) سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، سپس او را فرا خواند و فرمود: «سزاوار نیست برای احدی که این سوره را ابلاغ کند، مگر مردی از خاندانم، سپس علی (ع) را فرا خواند و سوره را به او داد». سپس ترمذی حدیث دیگری از ابن عباس درباره همین موضوع، ولی مشروح تر و مفصل تر نقل کرده و جالب اینکه بعد از اتمام هر دو حدیث، از قول خود یا دیگران می گوید: «هذا حدیث حسن و غریب». ولی این تعبیر را نه درباره احادیث قبل از آن بیان می کند و نه حدیث بعد از آن، و این خود از مسائل غریب است. گویی هر حدیثی که فضیلت فوق العاده‌ای را درباره علی (ع) نقل می کند از دیدگاه ایشان غریب است!

۴-۱. نسائی (م ۳۰۳) در خصائص، ۵۳/۱: او نیز از زید بن سبیح از علی (ع) چنین نقل می کند که پیامبر (ص) سوره براءت را با ابوبکر به سوی اهل مکه فرستاد، سپس او علی (ع) را به دنبالش فرستاد و گفت: نامه را از او بگیر و به سوی مکه برو، علی (ع) در راه به ابوبکر رسید و نامه از او گرفت، ابوبکر محزون بازگشت و به پیامبر عرض کرد: آیا درباره من آیه‌ای نازل شده که مرا از این کار عزل کردی؟ پیامبر (ص) فرمود: نه، من مامور شدم که یا خودم آن را ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم. همو به سند دیگر از عبد الله ابن ارقم چنین نقل می کند که پیامبر (ص) سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، هنگامی که قسمتی از راه را پیمود، علی (ع) را فرستاد و سوره را از او گرفت و آنرا با خود (به مکه) برد و ابوبکر در دل یک نوع ناراحتی احساس کرد (و خدمت پیامبر (ص) آمد). پیامبر فرمود: «لَا يُؤدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِّنِّي».

۵-۱. طبری (م ۳۱۰) در جامع البیان، ۳۰۶/۶: پیامبر (ص) ابابکر را مأمور قرائت این آیات برای اهل مکه کردند، سپس علی را مأمور کرد تا آیات را از ابا بکر بگیرد و به اهل مکه بخواند، حضرت علی (ع) رفت و آیات را از ابابکر گرفت تا برای اهل مکه بخواند. بعد از این ابابکر نزد حضرت پیامبر (ص) بازگشت و گفت: مگر چیزی در من وجود دارد؟ حضرت فرمود: تو جز خیر چیزی نداری؟ ولی جبرئیل نازل شد و این خبر را آورد که این دستور را یا خودم و یا مردی از خودم باید قرائت کند.

اینها همگی منابعی بودند که در سده سوم هجری به نقل این واقعه پرداخته‌اند. اما بعد از این منابع، بسیاری از دیگر متون حدیثی، تفسیری و تاریخی اهل سنت نیز این واقعه را نقل کرده‌اند که برای رعایت اختصار، صرفاً به ذکر نام آنها بسنده می‌کنیم: ابن هشام (م ۲۱۸)، السیره النبویه، ۱۹۰/۴؛ ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷)، تفسیر ابن ابی حاتم، ۱۷۴۹/۶؛ حاکم نیشابوری (م ۴۰۵)، مستدرک علی الصحیحین: ۵۱/۳؛ واحدی نیشابوری (م ۴۶۸)، اسباب النزول، ۱۸۲؛ حاکم حسکانی (م ۴۹۰)، شواهد التنزیل، ۲۳۲/۱-۲۴۳؛ ابن مردویه (م ۴۹۸)، مناقب علی بن ابی طالب، ۲۵۱؛ زمخشری (م ۵۳۸)، کشاف، ۱۷۲/۲؛ ابن عربی (م ۵۴۳)، احکام القرآن، ۴۵۱/۲؛ ابن عساکر (م ۵۷۱)، تاریخ مدینه دمشق، ۳۴۸/۴۲؛ نسفی (م سده ۶)، تفسیر نسفی، ۲۲۱/۲؛ فخر رازی (م ۶۰۶)، مفاتیح الغیب، ۴۲۲/۴؛ ابن اثیر (م ۶۳۰)، جامع الاصول، ۳۴۲/۵؛ قرطبی (م ۶۷۱)، تفسیر قرطبی، ۹۱/۸؛ طبری (م ۶۹۴)، ذخائر العقبی، ۳۲۲/۱؛ نیشابوری (م بعد از ۷۲۸)، غرائب القرآن، ۳۶/۱۰؛ ابو حیان اندلسی (م ۷۴۵)، بحر المحيط، ۹/۵؛ ابن کثیر (م ۷۷۴)، تفسیر القرآن العظیم، ۳۴۵/۲ و ۹۰/۴؛ هیثمی (م ۸۰۷)، مجمع الزوائد، ۲۹/۷؛ ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)، فتح الباری، ۲۴۰/۸؛ عینی (م ۸۵۵)، عمده القاری، ۲۶۰/۱۸؛ ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵)، الفصول المهمه، ۲۳۲/۱؛ سیوطی (م ۹۱۱)، الدر المنثور، ۲۰۹/۳ و ۳۷۸/۳؛ شوکانی (م ۱۲۵۵)، فتح القدر، ۳۳۴/۲؛ آلوسی (م ۱۲۷۰)، روح المعانی، ۴۴/۱۰؛ قندوزی (م ۱۲۹۴)، ینابیع الموده، ۱۶/۲؛ البانی (معاصر)، ارواء الغلیل، ۳۰۰/۴ و ...

۲. بررسی سندی روایت «لَا يُؤَدِيُّ عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» از منابع اهل

سنت

۱-۲. در بسیاری از منابع، این روایت با سند «حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، قَالَ: قَالَ إِسْرَائِيلُ: قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: عَنْ زَيْدِ بْنِ يَثِيعٍ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ» آمده است (ر.ک؛ ابن حنبل، مسند، ۳۳۱/۱؛ ابی یعلی، مسند ابی یعلی، ۱۰۰/۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۳۴۸/۴۲، سیوطی، جامع الاحادیث، ۱۵۹/۱۳).

سند این روایت نیز کاملاً صحیح و تمام راویان از دیدگاه علم رجال اهل سنت موثق هستند. وکیع بن جراح از روات بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است. وی به علم و فضل مشهور (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۳۵۰/۲) و موثق، حافظ و عابد بود (ر.ک؛ عسقلانی، تقریب التهذیب، ۵۸۱/۱).

اسرائیل بن یونس نیز از روات بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است. او ثقة و از حافظه‌ای قوی برخوردار بود (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۲۴۱/۱؛ ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ۱۰۴/۱). ابویسحاق سبعی نیز از روات بخاری، مسلم و سایر صحاح سته بود. او کثیر الروایه و اهل عبادت بود (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۸۲/۲؛ ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ۴۲۳/۱). زید بن یثیع نیز توثیق شده است (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۴۱۹/۱؛ ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ۲۲۵/۱). بنابراین سند این روایت کاملاً صحیح و تمام راویان آن موثق هستند؛ چنانچه برخی مثل هیشمی (ر.ک؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ۲۳۹/۳) و أحمد شاکر (ر.ک؛ احمد شاکر، مسند أحمد، ۳۳۱/۳) به این مطلب تصریح کرده‌اند.

البته برخی از محققان وهابی مسلک معاصر سعی دارند تا به دلیل وجود زید بن یثیع در این روایت، آن را تضعیف کنند (ر.ک؛ احمد بن حنبل، مسند أحمد بن حنبل، ۱۸۳/۱، تحقیق: شعيب الأرنؤوط/عادل مرشد). حال اینکه عالمان متعددی او را توثیق کرده‌اند و هیچ تضعیفی نیز درباره او نقل نشده است؛ چنانکه مقدسی روایت او را

«صحيح» دانسته (ر.ك؛ مقدسی، الأحادیث المختارة، ۸۵/۲) و حتی البانی وهابی نیز روایت او را تصحیح و خود او را توثیق کرده‌است (ر.ك؛ البانی، السلسلة الصحيحة، ۳۲۳/۲). این ادعای الأرنؤوط که سند این روایت منقطع است نیز عالمانه نیست؛ چرا که ابن حجر تصریح کرده که او «مخضرم» بوده و ذهبی نیز تصریح کرده که او از ابوبکر و ابوذر روایت شنیده‌است. لذا این نوع موضع‌گیری غیر عالمانه و متعصبانه است.

۲-۲. در برخی از منابع نیز، این روایت با سند «حَدَّثَنَا عَلِيُّ، نا عَفَّانُ، نا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ سِمَاكٍ، عَنْ أَنَسٍ» نقل شده‌است (ر.ك؛ ابن الأعرابی، معجم ابن الأعرابی، ۱۰۳۱/۳).

سند این روایت نیز صحیح است. علی بن سهل ثقه است (ر.ك؛ ابن حجر؛ تقریب التهذیب، ۴۰۲/۱؛ مزی؛ تهذیب الکمال، ۴۵۷/۲۰). عفان بن مسلم نیز از روات بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است و توثیق شده‌است (ر.ك؛ ذهبی، الکاشف، ۲۷/۲؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۳۹۳/۱). حماد بن سلمه نیز از روات بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است. وی موثق و عابد بود (ر.ك؛ ذهبی، الکاشف، ۳۴۹/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۷۸/۱). سماک بن حرب نیز از روات بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است. وی حافظ و پیشوایی بزرگ بود (ر.ك؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۲۴۵/۵). آنس بن مالک نیز صحابی و بر طبق مبنای اهل سنت «كُلُّهُمْ عُدُول» است.

۳-۲. برخی از منابع اهل سنت نیز این گزارش را با سند «أَخْبَرَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نُوحٍ وَ اسْمُهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ غَزْوَانَ قُرَادٌ، عَنْ يُونُسَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يُثَيْعٍ، عَنْ عَلِيٍّ» نقل کرده‌اند (ر.ك؛ نسائی، خصائص امیر مؤمنان، ۹۲/۱؛ نسائی، السنن الكبرى، ۱۲۸/۵؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۲۱۶/۹).

درباره وضعیت روایان این روایت از جهت پذیرش روایاتشان باید گفت: عباس بن محمد ثقه و حافظ است (ر.ك؛ ذهبی، الکاشف، ۵۳۶/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲۹۴/۱). عبدالرحمن بن غزوان نیز از روات بخاری و سایر صحاح سته است و علی بن مدینی نیز او را توثیق کرده‌است (ر.ك؛ ذهبی، الکاشف، ۶۳۹/۱؛ ابن حجر، تقریب

التهدیب، ۳۴۸/۱). یونس بن ابوالسحاق سیبسی نیز از روایت صحیح مسلم و سایر صحاح سته است و اگرچه تعدادی از علمای اهل سنت، او را تضعیف کرده‌اند؛ اما شمس‌الدین ذهبی، این تضعیفات را نادیده گرفته و نام او را در کتاب «ذکر من تکلم فیہ وهو موثق» آورده (ر.ک؛ ذهبی، ذکر من تکلم فیہ و هو موثق، ۲۰۴/۱) و یحیی بن معین (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۴۰۲/۲) و ابن حجر (ر.ک؛ ابن حجر، تقریب التهدیب، ۶۱۳/۱) نیز او را توثیق کرده‌اند.

به هر حال، ایشان از راویان صحیح مسلم است و همین برای اثبات وثاقت او کفایت می‌کند؛ چنانچه احمد بن علی اصفهانی نام او را در کتاب رجال مسلم آورده‌است (ر.ک؛ إصبهانی، رجال صحیح مسلم، ۳۶۸/۲). حتی البانی وهابی مسلک نیز روایات یونس بن ابی إسحاق را تصحیح کرده‌است (ر.ک؛ البانی، إرواء الغلیل، ۲۳۷/۱؛ البانی، صحیح ابی داود، ۲۵۹/۱؛ البانی، ظلال الجنه، ۲۵۰/۲). وثاقت ابوالسحاق سیبسی و زید بن یثیع نیز پیشتر بررسی شد. بنابراین، سند این روایت نیز کاملاً صحیح و تمام راویان آن موثقند.

۴-۲. در پاره‌ای از منابع نیز این روایت با سند «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنَا عَبَادُ بْنُ الْعَوَّامِ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ حُسَيْنٍ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيبَةَ، عَنِ مِقْسَمِ بْنِ أَبِي عَبَّاسٍ» آورده شده‌است (ر.ک؛ ترمذی، سنن الترمذی، ۲۷۵/۵).

در باره احوال راویان این روایت نیز باید گفت: مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ صاحب کتاب صحیح بخاری، بر طبق دیدگاه اهل سنت، پیشوا، حافظ، حجت و سرآمد همگان در فقه و حدیث و مجتهد، یگانه‌های جهان، و با دین و با تقوا و پیرو خداوند بود (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۱۵۶/۲؛ ابن حجر، تقریب التهدیب، ۴۶۸/۱). سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ نیز از روایت بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است. او استاد بخاری و ابوداود، ثقه و حافظ بود (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۴۳۸/۱؛ ابن حجر، تقریب التهدیب، ۲۳۷/۱). عَبَادُ بْنُ الْعَوَّامِ نیز از روایت بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است. او استاد احمد بن حنبل بود و توثیق

شده است (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۵۳۱/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲۹۰/۱). سَفِيَانُ بْنُ حُسَيْنٍ نیز از روایت بخاری و سایر صحاح سته است. ذهبی نام او را در کتاب «ذکر من تلکم فیہ و هو موثق» آورده است (ر.ک؛ ذهبی، ذکر من تلکم فیہ و هو موثق، ۸۹/۱) و ابن حجر تصریح کرده که او در روایاتی که از غیر زهری نقل کرده، به اتفاق علما مورد اعتماد است (ر.ک؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲۴۴/۱). حَكَمُ بْنُ عَتِيْبَةَ نیز از روایت بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است و به وثاقت و فقاہت او تصریح شده است (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۳۴۴/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۷۵/۱). مَقْسَمُ بْنُ بَجْرَةَ نیز از روایت بخاری و سایر صحاح سته است. او ملازم ابن عباس بوده است (ر.ک؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۵۴۵/۱) و حتی برخی او را صحابی دانسته‌اند (ر.ک؛ ابن حجر، الإصابۃ فی تمییز الصحابۃ، ۲۰۴/۶). لذا سند این روایت نیز کاملاً صحیح است و تمام روایانش از روایت صحیح بخاری‌اند.

۲-۵. در برخی از منابع نیز این روایت با سند «ثنا یحیی بن حماد ثنا أبو عوانة ثنا أبو بلج ثنا عمرو بن میمون» آورده شده است (ر.ک؛ ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۶۸۵/۲ و ۳۰۵۳/۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۰۱/۴۲، ابن کثیر، البدایة و النہایة، ۳۳۸/۷؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۹۸/۱۲؛ شیبانی، السنۃ، ۶۰۳/۲؛ نسائی، خصائص امیر مؤمنان، ۴۹/۱، نسائی، السنن الکبری، ۱۱۳/۵).

درباره ارزیابی سند این روایت نیز می‌گوییم: أَبُو عَوَانَةَ، وَضَّاحُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ از روایت بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است و ذهبی (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۳۴۹/۲) و ابن حجر (ر.ک؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۵۸۰/۱) به وثاقت وی تصریح کرده‌اند. أَبُو بَلَجٍ، یحیی بن سلیم نیز توثیق شده است (ر.ک؛ مزی، تهذیب الکمال، ۱۶۲/۳؛ ذهبی، الکاشف، ۴۱۴/۲؛ ابن حجر، لسان المیزان، ۴۳۲/۷). عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ نیز از روایت بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است و توثیق شده است (ر.ک؛ ذهبی، الکاشف، ۸۹/۲). وی مخضرم، مشهور، مورد اعتماد و اهل عبادت بود (ر.ک؛ ابن حجر، تقریب التهذیب،

۴۲۷/۱). ابن عباس نیز از صحابی جلیل القدر است و بی نیاز از توثیق. لذا تمام راویان این روایت ثقه‌اند.

البته روایات «اعلان برائت توسط امیرمؤمنان (ع)» با اسانید دیگری از ابوهریره، جابر بن عبدالله انصاری، سعد بن ابی وقاص، حبشی بن جناد و ... نیز نقل شده است؛ اما به بررسی همین پنج سند، کفایت می‌کند و نیازی به بررسی سندهای دیگر نیست. جای بسی تعجب است که نویسنده المنار از میان احادیث مربوط به این قسمت، تنها آن احادیثی را انتخاب کرده که درباره نظارت ابوبکر بر مراسم حج سخن می‌گوید، ولی درباره گرفتن سوره برائت از وی و گفتاری که پیغمبر (ص) درباره علی (ع) فرمودند سکوت اختیار کرده است! همچنین نویسنده المنار با پرداختن به بحث سندی، صرفاً به تضعیف برخی از اسانید این گزارش‌ها پرداخته و سعی نکرده است تا دیگر طرق این روایات را احصاء کند. گویی که این گزارش‌ها فقط منحصر در همین چند طریق ضعیف است!

۳. پاسخ به برخی شبهات درباره دلالت گزارش‌های درباره ابلاغ سوره

برائت

تا اینجا سخن از ارزیابی سندی این روایات بود. اکنون به تبیین و ارزیابی دلالت این روایات و گزارش‌ها، و دلالت آنها بر برتری امام علی (ع) بر دیگران و شایستگی ایشان برای تصدی منصب خلافت پرداخته می‌شود. باری، به رغم اینکه گزارش‌های درباره حوادث بعد از اعلان سوره برائت از شهرتی به سزایی در میان پیروان مکتب خلفا برخوردار است، اما برخی از متفکران اهل سنت، رویکردی نقادانه نسبت به این نقل‌ها دارند و گاه نیز سعی می‌کنند تا این فضیلت را کمرنگ جلوه دهند. در اینجا به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۳-۱. علی (ع) مظهر جلال الهی و ابوبکر مظهر جمال الهی

آلوسی در «روح المعانی» هنگامی که این حدیث را ذکر می‌کند می‌گوید: این خبر به طور خلاصه دلالت بر فضیلت علی (ع) و نزدیکی ایشان به رسول خدا (ص) دارد و هیچ مومنی آن را انکار نمی‌کند، ولی هرگز دلیل بر این نیست که او در امر خلافت شایسته‌تر از ابوبکر بود! وی سپس می‌افزاید: بعضی از اهل سنت در اینجا نکته‌ای در نصب ابوبکر به عنوان امیر الحاج و نصب علی (ع) به عنوان ابلاغ آیات براءت در زمینه نقض عهد مشرکان، ذکر کرده‌اند و آن اینکه: ابوبکر مظهر صفت رحمت و جمال بود؛ از این رو پیامبر (ص) امر مسلمین را در مورد امت به او واگذار کرد، ولی علی (ع) چون اسدالله و مظهر «جلال» خدا بود، ابلاغ نقض عهد کافران را که از آثار جلال و صفات قهر خداست، به او واگذار کرد و آنها همچون دو چشمه جوشان بودند که از یکی صفت جمال می‌جوشید و از دیگری صفت جلال! آلوسی بعد از این سخن می‌گوید: این تحلیل خوبی است اگر علتی را که پیامبر (ص) بیان فرمود (من یا یکی از خاندانم باید آن را ابلاغ کند) وجود نمی‌داشت (ر.ک؛ آلوسی، روح المعانی، ۴۷/۱۰).

همان‌گونه که آلوسی در آخر سخن خود گفته است، این تحلیل با گفتار خود پیامبر (ص) سازگار نیست، چرا که وی (ص) صریحاً می‌گوید: جبرئیل از سوی خدا برای من دستور آورده که باید این کار را خود من یا کسی از من انجام دهد، یعنی کسی که همانند پیامبر (ص) و دارای صفات ویژه‌ای و نزدیکترین افراد به او باشد و می‌دانیم پیامبر (ص) جامع جمال و جلال بود. این سخن را با حدیثی که از ابوذر غفاری به نقل از «مطالب السوول» پایان می‌دهیم، او می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: «علی منی و انا من علی و لا یودی الا انا او علی» (ر.ک؛ به نقل از امینی، الغدیر، ۳۴۸/۶) (علی از من است و من از علی هستم و این رسالت را جز من یا علی (ع) نمی‌تواند ادا کند). این روایت و روایاتی از این دست، آشکارا سخن از فضیلت و برتری علی (ع) نسبت به دیگر اصحاب پیامبر (ص) بر زبان می‌آورند، اما به طرق مختلف نادیده گرفته می‌شوند.

۳-۲. رسم ابلاغ پیمان توسط شخصی از خانواده

ابن تیمیه می‌نویسد: گفته‌اند که از عادت عرب این بوده که عقدی را نبندند و آن را فسخ نکنند، مگر خود شخص و یا مردی از خانواده او. پس رسول خدا (ص) علی (ع) را تنها برای فسخ عهدهایی که با مشرکان داشت، فرستاد نه برای کار دیگر (ر.ک؛ ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ۴۹۳/۵). فخرالدین رازی نیز می‌نویسد: درباره دلیل فرستادن علی (ع) برای خواندن این سوره و تبلیغ این رسالت، اختلاف شده‌است، گفته‌اند که سبب آن این بوده که عرب عادت داشته است که بستن عهد و نقض آن را عهده‌دار نشود، مگر مردی از نزدیکان شخص؛ پس ابوبکر آن را به عهده می‌گرفت، روا بود که مشرکان بگویند این خلاف آن چیزی است که ما درباره شکستن پیمان‌ها می‌شناسیم؛ شاید قبول نمی‌کردند؛ پس این دلیل آن‌ها با فرستادن علی (ع) از بین رفت (ر.ک؛ رازی، مفاتیح الغیب، ۱۷۵/۱۵). برخی دیگر از عالمان اهل سنت نیز گفتاری مشابه را ایراد کرده‌اند (ر.ک؛ عسقلانی، فتح الباری، ۳۲۱/۸؛ مبارکفوری، تحفه الأحمودی، ۳۸۷/۸، ابن جوزی، کشف المشکل، ۲۲/۱، قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۶۸/۸).

در پاسخ به این اشکال برخی از بزرگان اهل سنت باید به چند نکته اشاره کرد:

الف) در روایاتی که با سند صحیح نقل شده، رسول خدا (ص) دلیل ارسال امیر مؤمنان (ع) و عزل ابوبکر را اینگونه اعلام فرمودند که: «لَا يُبَلِّغُهُ إِلَّا أَنَا، أَوْ رَجُلٌ مِنِّي»؛ یعنی باید این مأموریت را خودم انجام دهم، یا شخصی که همانند من باشد.

ب) ظاهراً جمله «أَبْلَغَهُ أَنَا، أَوْ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي» که توسط برخی (ر.ک؛ ترمذی، سنن الترمذی، ۲۷۵/۵، نسائی، خصائص امیر مؤمنان، ۹۲/۱) نقل شده، عبارتی تحریف شده و یا نقل به معنا شده است و اصل آن جمله «أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي» است که نقل مشهور نیز همان است.

ج) مأموریت امیر مؤمنان (ع)، نقض و شکستن پیمان نبوده؛ بلکه به نص صریح قرآن کریم، هر کس با پیامبر عهد و پیمانی دارد، تا پایان مدتش محترم است؛ چنانچه در آیه چهارم سوره توبه آمده است (إِنَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (توبه/۴).

د) ابن تیمیه عادت عرب را دلیل ارسال امیر مؤمنان (ع) دانسته است؛ در حالی که خود وی به نقل از خطابی آورده است: تمام آنچه که از طرف آن حضرت ابلاغ شده، توسط غیر اهل بیت او بوده؛ پس رسول خدا (ص) اسعد بن زراره را به مدینه فرستاد تا مردم را به سوی اسلام دعوت کند و به انصار قرآن بیاموزد و دین را به آنها یاد دهد، علاء بن حضرمی را به سوی مردم بحرین فرستاد برای همین کار. معاذ و ابوموسی را به سوی یمن فرستاد، عتاب بن أسید را به سوی مردم مکه فرستاد؛ پس کجاست شاهد کسانی که می‌گویند: تبلیغ نکنند از جانب آن حضرت مگر مردی از اهل بیت او؟ (ر.ک؛ ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ۵/۶۳). جالب است که ابن تیمیه در دیگر کتاب خود، صراحتاً ادعا کرده است، مأموریت نقض عهد و پیمان را در این سفر، ابوبکر به عهده داشته است (ر.ک؛ ابن تیمیه، الجواب الصحیح، ۶/۳۶۷). برای اصل این موضوع نیز که عادت عرب چنین بوده است، هیچ‌گونه مدرکی ذکر نشده و چنین به نظر می‌رسد که حدس و تخمین و گمانی بیش نیست.

ه) در طرق متعددی تصریح شده که پیغمبر (ص) فرمودند: جبرئیل برای من این دستور را آورده، و یا چنین ماموریتی پیدا کرده‌ام و در بعضی دیگر از طرق این احادیث (که در بالا ذکر شد) می‌خوانیم که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: اگر تو این کار را نکنی من خودم باید اقدام به این کار کنم! مگر عباس عموی پیغمبر یا یکی دیگر از بستگان او در میان مسلمانان وجود نداشتند که اگر علی (ع) نرود، باید شخص پیامبر (ص) اقدام به این کار کند.

۳-۳. خدشه در یکی بودن نفس پیامبر (ص) و علی (ع)

صاحب المنار گفته است: جمله «او رجل منی» که در روایت سدی آمده، در روایات دیگری که طبری و دیگران نقل کرده‌اند تفسیر شده، چون در آن روایات آمده: «او رجل من اهل بیتی» که این نص صریح، تاویلی را که شیعیان از کلمه «منی» کرده و گفته‌اند: معنایش این است که «نفس علی مثل نفس رسول الله (ص) است و علی مثل او بوده و از سایر صحابه افضل است» باطل می‌سازد (ر.ک؛ رشیدرضا، المنار، ۱۰/۱۶۴). حال اینکه باید پاسخ داد:

الف) جمله «او رجل منی» آن طور که وی ادعا کرده که تنها در روایات سدی آمده و آن را هم ضعیف دانسته، نیست، تنها در روایات سدی نیامده؛ زیرا اصل و ریشه آن عبارت وحی است که معظم روایات صحیح آن را اثبات نموده است؛ و عبده روایتی را که عبارت «من اهل بیتی» در آن است را به گونه‌ای ذکر کرده که گویا به طرق متعدد نقل شده، حال آنکه فقط یک روایت است، آن هم روایت انس است که تازه در نقل دیگری به جای «من اهل بیتی»، «من اهلی» آمده است.

ب) روایت مذکور نقل به معنا شده، با این وصف بخاطر بعضی الفاظی که در آن است صلاحیت ندارد تا معظم روایات صحیحی را که شیعه و سنی درباره عبارت وحی اتفاق دارند، به وسیله آن تفسیر کرد. به علاوه، اگر صحیح باشد که عبارت «أَوْ رَجُلٍ مِنْكَ» و یا «أَوْ رَجُلٍ مِّنِّي» را که در معظم روایات آمده با عبارت «رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي» که در یک روایت آن هم به یک نقل آمده تفسیر کرد، چرا صحیح نباشد این دو دسته روایات به روایات ابی سعید خدری که داشت: «يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَا يُؤَدِي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ أَنْتَ» تفسیر نمود؛ و چرا نگوئیم که همه این تعبیرات (إِنَّا رَجُلٌ مِّنِّي، إِنَّا رَجُلٌ مِنْكَ، إِنَّا رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِي، إِنَّا رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي) کنایه از شخص علی (ع) است.

(ج) وی گمان کرده استفاده این معنا که علی (ع) به منزله نفس رسول خدا (ص) است، مستند به صرف این است که فرمود: «رَجُلٌ مِّنِّي» آن گاه پیش خود گفته: صرف اینکه کسی بگوید: «فلانی از من است» دلالت ندارد بر اینکه فلانی در همه شؤون به منزله نفس او است، و بیش از این را نمی‌رساند که یک نوع اتصال و اتباع میان من و او هست. حال اینکه ما آن را از مجموع جمله «رَجُلٌ مِّنْكَ» یا «رَجُلٌ مِّنِّي» با قرینه «لَا يُؤَدِّي عَنكَ إِلَّا أَنْتَ» استفاده کردیم. علاوه بر این، اگر منظور صرف پیروی بود، ابوبکر هم در خطاب پیروی از رسول خدا (ص) بود، دیگر معنا نداشت آیات براءت را از او بگیرد و به علی (ع) واگذار کند و بفرماید: «دستور آمده که جز خودم، و یا مردی از پیروانم آن را ابلاغ نکنند».

(د) در روایتی که حاکم آن را از مصعب بن عبد الرحمن نقل کرده است، آمده که بعد از آنکه پیغمبر اکرم (ص) به اهل طائف فرمود: «قسم به کسی که جانم به دست او است نماز را به پا می‌دارید و زکات را می‌پردازید یا اینکه مردی را از خودم (یا چون جان خودم) به سوی شما گسیل می‌دارم». مردم به ابوبکر یا عمر نظر انداختند (به گمان اینکه مراد پیغمبر (ص) یکی از آن دو است) پس پیغمبر (ص) دست علی را گرفت و فرمود: این؛ تا تردیدی را که پیش آمده بود رفع کند (ر.ک؛ طباطبائی، المیزان، ۹/۲۳۷-۲۳۵). همچنین آیه مباهله (عبارت «انفسنا و انفسکم») نیز تاییدی بر همین محتوا است.

۳-۴. خلیفه اول، مأمور ابلاغ براءت!

ابن تیمیه بر خلاف روایات فراوان و صحیح‌السندی که نقل و صحت آنها از دیدگاه اهل سنت ثابت شد، ادعا کرده است که این مأموریت تا آخر در اختیار ابوبکر بوده و ابوبکر در مراسم حج اعلام براءت کرده است. در مجموع فتاوی وی آمده: ابوبکر در سال نهم فرستاده شد؛ پس در موسم فریاد می‌زد: از امسال به بعد هیچ مشرکی حج انجام ندهد، به صورت عریان خانه خدا را طواف نکند، عهدهای بدون زمان، شکسته شده و عهدهای مدت‌دار تا زمانی که طرف معاهده به آن وفادار باشد، باقی می‌ماند؛ همان‌طوری

که خداوند به آن دستور داده است (ر.ک؛ ابن تیمیه، کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه، ۲۰/۱۹ و ۲۷۶/۲۱).

وی در «منهاج السنه» نیز ادعا می کند که ولایت ابوبکر در این سفر، از فضائل ویژه او است و علی بن ابی طالب (ع) در این سفر تحت ولایت ابوبکر و جزء رعیت او بوده است. او می نویسد: «ولایت ابوبکر از ویژگی اوست؛ زیرا پیامبر (ص) احدی را امیر قرار نداد؛ همانند امیر کردن ابوبکر، کسی را جانشین خودش در نماز قرار نداد؛ همانند جانشین قرار دادن ابوبکر، علی در این حج رعیت ابوبکر بود؛ چرا که او به ابوبکر ملحق شد؛ پس ابوبکر سؤال کرد: تو امیر هستی یا مأمور؛ علی (ع) گفت: بلکه مأمور هستم. علی (ع) به همراه سایر مسلمانان پشت سر ابوبکر نماز می خواند، از او امر او اطاعت می کرد؛ چنانچه سایر مسلمانان که همراه او بودند به او امر او گوش می کردند؛ علی در این حج به همراه سایر مردم به دستور ابوبکر ندا می داد (اعلام برائت می کرد)» (ر.ک؛ ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ۴۹۰/۵) و در ادامه می افزاید: «این گفته رافضی (علامه حلی) که رسول خدا (ص) ابوبکر را برای اعلام برائت فرستاد و پس از طی سه منزل دوباره برگرداند، دروغ آشکاری است، این قضیه دروغ است؛ چرا که رسول خدا وقتی ابوبکر را برای حج فرستاد، او برای انجام آن رفت، حج را در همین سال که سال نهم بود برای مردم اقامه کرد، به سوی مدینه برگشت تا حج را به پایان رساند و هر آنچه که رسول خدا دستور داده بود، انجام داد. پس ابوبکر در این سال به دستور رسول خدا این مسأله را اعلام کرد، علی بن ابی طالب از جمله کسانی بود که تحت فرمان ابوبکر همین مطالب را در موسم اعلام می کرد؛ ولی وقتی ابوبکر خارج شد، رسول خدا (ص) علی (ع) را به دنبال او فرستاد تا پایان پیمانها را با مشرکان اعلام کند» (ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ۴۹۳/۵).

برخی دیگر از همفکران وی نیز مشابه همین مدعا را بر زبان آورده اند (ر.ک؛ حنبلی، تنقیح تحقیق احادیث التعلیق، ۳۹۶/۲؛ زیلعی، نصب الرایه، ۵/۳). حال اینکه این ادعا با روایات فراوانی که در منابع اهل سنت با سندهای صحیح نقل شده، در تضاد کامل است

و ما پیشتر به آنها اشاره کردیم و لذا اگر ابوبکر برنگشته باشد و یا از تسلیم سوره براءت به امیرمؤمنان (ع) خودداری کرده باشد و در مکه اعلام براءت کرده باشد، طبعاً به دستور رسول خدا (ص) گردن ننهاده است. لذاست که سیوطی تصریح کرده است که اگر ابوبکر در مراسم حج اعلام براءت کرده، به نیابت از امیرمؤمنان (ع) بوده، نه این که از پیش خود چنین کاری انجام داده باشد (ر.ک؛ سیوطی، الحاوی للفتاوی، ۱/۱۵۶).

۳-۵. ابوبکر، اولین امیر الحاج

البته برخی از متفکران اهل سنت با استناد به پاره‌ای از روایات اظهار داشته اند که علی (ع) فقط مأمور ابلاغ سوره براءت بود و امارت حج همچنان بر عهده ابابکر باقی ماند (ر.ک؛ رشیدرضا، تفسیر المنار، ۱۰/۱۵۵؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۱۵/۱۷۵؛ ابن جوزی، کشف المشکل، ۱/۲۲؛ مبارکفوری، تحفه الأحوذی، ۸/۳۸۷). در نقد این پندار باید به چند نکته اشاره کرد:

الف) روایاتی در منابع اهل سنت و مآخذ روایی شیعه وجود دارد، که با این سخن ناسازگارند و در ابتدا به آنها اشاره شد و علامه امینی نیز این ماجرا را از ۷۳ تن از مفسران و مورخان اهل سنت با اختلافاتی جزئی نقل کرده است (ر.ک؛ امینی، الغدیر، ۶/۳۳۸). از این روایات بر می آید که پس از آنکه پیام رسول خدا (ص) توسط امام علی (ع) به اطلاع ابوبکر رسید، او به مدینه بازگشت تا علت عزل خود را جویا شود. از طرفی، اینکه پیامبر به عنوان حاکم اسلامی دو نماینده به حج اعزام کرده باشد؛ یکی به عنوان امیرالحاج و دیگری برای ابلاغ سوره براءت، بعید می نماید. اگر بنا بر اعزام دو نماینده بود، چرا از ابتدا دو نماینده اعزام نشد؟ اگر ابوبکر عزل نمی شد، هم امیرالحاج بود و هم مأمور ابلاغ پیام براءت، حال که عزل شد، هر دو مسئولیت بر عهده علی (ع) نهاده شد.

ب) در آن سال اصلاً مسلمانان حج انجام ندادند و در حقیقت انجام حج در آن زمان برای آنها مشروع نبوده است تا ابوبکر امیر بر حاجیان باشد؛ زیرا مشرکان طبق رسومی

که داشتند، حج را در آن سال، در ماه ذی القعدة برپا کردند - و حتی ابن تیمیه (ر.ک؛ ابن تیمیه، شرح العمدة فی الفقه، ۲/۲۲۳) و دیگر محققان آنها (ر.ک؛ عظیم آبادی، عون المعبود، ۵/۲۹۵؛ صنعانی، تفسیر القرآن، ۲/۲۷۶؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ۳/۴۳۵؛ جصاص، أحكام القرآن، ۴/۳۰۶) نیز به این امر تصریح کرده‌است - و رسول خدا امیر مؤمنان (ع) را فرستاد تا در زمانی که آن‌ها حج انجام می‌دهند، سوره براءت را برای آن‌ها بخواند و این سال را آخرین سال حج آن‌ها اعلام کند. حال اگر مسلمانان در آن سال به سرپرستی ابوبکر مراسم حج را به همراه مشرکان به جا آورده باشند، عمل کفار و مشرکان را مرتکب شده‌اند؛ زیرا خداوند انجام حج در غیر ذی الحجة را «زیادة فی الکفر» خوانده است (توبه/۳۷). جالب است که بیهقی وقتی به این قضیه می‌رسد، با تعجب فراوان سؤال می‌کند که آیا ابوبکر عملی را که خداوند آن را کفر دانسته، مرتکب شده‌است؟ وی می‌گوید: «سوره براءت قبل از حج ابوبکر نازل شد و در این سوره آمده‌است که جابه‌جا کردن و تأخیر ماه‌های حرام، افزایشی در کفر است. پس آیا جایز است که ابوبکر مراسم حج را بر مبنای حج عرب انجام داده باشد؟ و حال آن که خداوند خبر داده است که این کار آنها کفر است؟» (بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۵/۱۶۶).

ج) طبق پنج روایتی که بررسی و صحت آن را ثابت کردیم، مأموریت ابوبکر در این سفر تنها خواندن آیات سوره توبه و اعلام براءت از مشرکان بود و مأموریت دیگری در کار نبوده‌است؛ مثلاً در روایت اول آمده بود: «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) بَعَثَ بِرِأَةِ لِأَهْلِ مَكَّةَ ... ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ: الْحَقُّ، فَرُدَّ عَلَيَّ أَبَا بَكْرٍ، وَ بَلَّغْتَهَا أَنتَ، قَالَ: فَفَعَلْتُ؛ و در روایت دوم «بَعَثَ النَّبِيُّ (ص) بِرِأَةِ مَعَ أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ دَعَا، فَقَالَ: لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ هَذَا إِلَّا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي، فِدَعَا عَلِيًّا فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا» و در سومی «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) بَعَثَ بِرِأَةِ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ اتَّبَعَهُ بِعَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ: خُذِ الْكِتَابَ، فَاْمُضْ بِهِ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ» و در روایت چهارم: «ثُمَّ بَعَثَ فَلَانًا بِسُورَةِ التَّوْبَةِ فَبَعَثَ عَلِيًّا خَلْفَهُ فَأَخَذَهَا مِنْهُ» و در پنجمی «بَعَثَ النَّبِيُّ (ص) أَبَا بَكْرٍ وَ أَمْرَهُ أَنْ يُنَادِيَ بِهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ، ثُمَّ أَتْبَعَهُ عَلِيًّا» آمده است.

د) طبق این روایات، وقتی رسول خدا این مأموریت را از ابوبکر پس گرفت و او را شایسته ابلاغ براءت و خواندن آیات سوره توبه در میان مشرکان ندانست، او از این قضیه ناراحت شد و گریه کرد. در روایت چهارم آمده «فَانصَرَفَ ابوبکر، وَهُوَ كَنِيْبٌ، فَقَالَ: يَا رَسُوْلَ اللهِ، اَنْزَلَ فِيَّ شَيْءٌ» و طبق روایت اول نیز: «فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ النَّبِيُّ (ص) اَبُوْبَكْرٍ بَكَى، قَالَ: يَا رَسُوْلَ اللهِ، حَدَّثَ فِيَّ شَيْءٌ» و طبق نقل نسائی، ابوبکر پس از عزل از مأموریت، به شدت ناراحت شد «بَعَثَ رَسُوْلُ اللهِ (ص) اَبَاْبَكْرَ بِبِرَاءَةِ... فَوَجَدَ ابُوْبَكْرَ فِي نَفْسِهِ» (ر.ک؛ نسائی، خصائص امیرمؤمنان، ۹۳/۱، نسائی، السنن الکبری، ۱۲۹/۵).

ه) طبق روایتی که طبرانی نقل کرده، وی خیال کرد که خدا و رسولش از دست او خشمگین شده‌اند (ر.ک؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۹۸/۱۲). این نقل و گریه او ثابت می‌کند که رسول خدا (ص) مقام و منزلت مهمی را از او گرفته و اگر گفتار عالمان پیشین درست بود، گریه و ناراحتی و این پندار که خدا و رسولش از او خشمگین هستند، معنا نداشت.

و) یکی دیگر از مسائلی که در روشن شدن حقیقت ماجرا نقش اساسی دارد، بازگشت ابوبکر از میانه راه است. طبق روایاتی که آوردیم، او از میانه راه با ناراحتی برگشت و وقتی پیش رسول خدا (ص) رسید، با گریه و اشک ناراحتی خود را بیان کرد. حال اگر وظیفه او علاوه بر ابلاغ، امارت نیز بود، رسول خدا دستور نمی‌داد که وی برگردد. حتی در روایتی رسول خدا به امیرمؤمنان دستور می‌دهد که ابوبکر را برگردان و او نیز این چنین کرد و ابوبکر برگشت: «قَالَ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ: اَلْحَقُّهُ، فَرُدَّ عَلَيَّ اَبَا بَكْرٍ، وَبَلَّغَهَا اَنْتَ، قَالَ: فَفَعَلْتُ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ النَّبِيُّ (ص) ابُوْبَكْرٍ بَكَى».

البته برخی نیز ادعا کرده‌اند که ابوبکر فوری برنگشت، بلکه بعد از انجام مراسم حج که رسول خدا (ص) او را امیر آن قرار داده بود، پیش رسول خدا آمد (ر.ک؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۳۳۴/۲؛ عسقلانی، فتح الباری، ۳۲۰/۸؛ مبارکفوری، تحفة الأحوذی، ۳۸۶/۸)؛ حال اینکه این قضیه خصوصاً با روایت اول و دوم که با سند صحیح نقل شده

است، سازگاری ندارد. همچنین در کتاب مسند ابوبکر نیز که با سند صحیح نقل شده، آمده است که رسول خدا (ص) او را به همراه سوره براءت فرستاد تا آن را در مراسم حج برای مردم بخواند؛ سپس اتفاق جدیدی افتاد؛ پس رسول خدا (ص) علی (ع) را فرستاد و فرمود: خودت را به ابوبکر برسان، سوره براءت را از او بگیر و خودت برای مردم بخوان. راوی گوید: علی (ع) آن را گرفت و ابوبکر برگشت و به رسول خدا گفت: ای رسول خدا چه شده، چیزی درباره من نازل شده؟ آن حضرت فرمود: خیر، به من دستور داده شده که آن را یا خودم یا مردی که از خودم هست، انجام دهد (مروزی، مسند ابی بکر الصدیق، ۱/۱۹۸). در روایت احمد بن حنبل نیز آمده است که امیرمؤمنان (ع) ابوبکر را در جحفه ملاقات کرد و او را پس فرستاد (ر.ک؛ ابن حنبل، مسند أحمد بن حنبل، ۱/۱۲۹۶).

(ز) برخی از عالمان اهل سنت (ر.ک؛ مبارکفوری، تحفه الأحوذی، ۳۸۷/۸) برای اثبات «امیر الحاج» بودن ابوبکر روایاتی را نقل کرده‌اند که رسول خدا در هنگام بازگشت از جنگ حنین، قصد داشت که حج انجام دهد؛ اما به خاطر این که مشرکان هنوز در مکه بودند و مراسم حج را همراه با رسوم جاهلی برگزار می‌کردند، از انجام حج صرف نظر کرد و ابوبکر را «امیر الحاج» قرار داد. این قضیه دلالت می‌کند که ابوبکر همچنان امیر مانده، حتی پس از این که مأموریت ابلاغ براءت از او گرفته شد. البته اگر چه گزارشاتی در این زمینه وجود دارد (ابن خزیمه، صحیح ابن خزیمه، ۳۶۲/۴، تمیمی، صحیح ابن حبان، ۲۱/۹)، اما نمی‌توان آنها را پذیرفت؛ زیرا «امیر الحاج» در آن سال (سال هشتم هجری) عتاب بن أسید بوده است و رسول خدا (ص) او را به نمایندگی از خود نه تنها بر حاجیان که بر کل مکه «امیر» قرار داد. ابن کثیر که متوجه این قضیه بوده، تصریح می‌کند که این روایت غریب است؛ زیرا در آن سال امیر حج، عتاب بن أسید بوده است (ر.ک؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۳۳۳/۲).

(ح) رسول خدا در سال هشتم، مکه را فتح کرد و شر مشرکان را برای همیشه از این شهر دفع نمود، اما در همان سال، مراسم حج را برگزار نکرد و این واجب الهی را دو سال

به تأخیر انداخت. عالمان اهل سنت در این رابطه گفته‌اند که چون در آن سال مشرکان مراسم حج را طبق رسوم جاهلی برگزار می‌کردند، به صورت عریان خانه خدا را طواف می‌کردند، رسول خدا (ص) از برگزار کردن مراسم حج در آن سال خودداری و آن را به سال بعد موکول کردند (ر.ک؛ شنقیطی، أضواء البیان، ۳۴۱/۴). در عوض در سال نهم امیرمؤمنان (ع) را فرستاد تا آن سال را آخرین سال حج برای مشرکان اعلام کند. لذا چگونه ممکن است که ابوبکر، در این سال حج انجام داده باشد؟ آیا شرکت در مراسمی که زنان و مردان مشرک به صورت عریان خانه خدا را طواف می‌کردند، برای رسول خدا حرام و برای وی جایز بود؟ بنابراین، یا باید پذیرفت که مسلمانان به همراه ابوبکر، در مراسمی شرکت کرده‌اند که زن و مرد مشرک به صورت عریان خانه خدا را طواف کرده‌اند، و یا باید اقرار کرد که آن‌ها اصلاً در این سال در مراسم حج شرکت نداشته‌؛ بلکه تنها در منی حاضر شدند و آیات سوره براءت را خوانده و از مشرکان اعلام بیزاری کردند.

علاوه بر اینها، عده‌ای از علمای اهل سنت نیز بیان کرده‌اند که رسول خدا (ص) امیرمؤمنان (ع) را به دنبال ابوبکر فرستاد تا پشت سر او نماز بخواند و با این کار می‌خواست در حقیقت برتری ابوبکر و امامت او را بر امیرمؤمنان (ع) ثابت کند (ر.ک؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۱۷۵/۱۵؛ مبار کفوری، تحفه الأحوذی، ۳۸۷/۸). حال اینکه حتی یک روایت نیز در این زمینه نقل نشده است.

از طرف دیگر، تنها مأموریت این سفر، براءت از مشرکان بود که این وظیفه به عهده امیرمؤمنان (ع) بوده و لذا ابوبکر اصلاً امیر و امام نبوده‌است که کسی پشت سر او نماز خوانده باشد. عجیب‌تر اینکه، این مطلب در حالی بیان می‌شود که بر طبق مبنای اهل سنت، امام جماعت بودن، فضیلت محسوب نمی‌شود و ثابت نمی‌کند که او بر مأمومین خود برتری دارد؛ چنان‌که اکثر بزرگان اهل سنت گفته‌اند که خواندن نماز پشت سر هر فاسق و فاجری جایز است؛ چنانچه عبدالله بن عمر پشت سر حجاج بن یوسف، همواره

نماز می خوانده است. (ک؛ ابن تیمیه، کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه، ۳۵۳/۲۳). علاوه بر این، خود خلیفه اول نیز در موارد متعدد پشت سر افرادی مثل سالم مولی ابی حذیفه نماز خوانده است (ر.ک؛ بخاری، صحیح البخاری، ۲۶۲۵/۶) و لذا بر طبق این استدلال، او باید بعد از رسول خدا خلیفه می شد و نه ابوبکر.

نتیجه گیری

۱. روایات مربوط به اعلان آیات نخستین سوره براءت، مشتمل بر اعزاز جناب ابوبکر در وهله اول و عزل وی در وهله ثانی و نصب علی (ع) به جای او، روایتی مشهور در میان امامیه و اهل سنت است و بسیاری از گزارشات در این زمینه از اسانیدی صحیح برخوردارند و در معتبرترین متون روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت نیز نقل شده اند.
۲. در برخی از این گزارشات پیامبر (ص) صریحا می گوید: «جبرئیل از سوی خدا برای من دستور آورده که باید این کار را خود من یا کسی از من (کسی که همانند پیامبر (ص) و دارای صفات ویژه ای و نزدیکترین افراد به او باشد) انجام دهد.» و این خود آشکارا حکایت از فضیلت و برتری علی (ع) نسبت به دیگر اصحاب پیامبر (ص) دارد.
۳. در برخی از نقل ها، به جای عبارت «أنا أو رجل منی» که نقل مشهور است، جمله «أَبْلَغُهُ أَنَا، أَوْ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي» به کار رفته است، که رسایی عبارت اول را در اثبات فضیلت علی (ع) بر دیگر اصحاب پیامبر (ص) ندارد و به نظر می رسد حاصل تحریف و یا نقل به معنا باشد. حتی در بعضی دیگر از طرق این احادیث می خوانیم که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «اگر تو این کار را نکنی، من خودم باید اقدام به این کار کنم» و این نشان می دهد که نقل «اهل بیتی» درست نیست.
۴. از این روایت همچون دیگر روایات و نیز به انضمام آیه مباحله، می توان استنباط کرد که نفس علی (ع) مثل نفس رسول الله (ص) است و علی از سایر صحابه افضل است.

۵. این برداشت که ولایت ابوبکر در این سفر، از فضائل ویژه او است و علی بن ابی طالب (ع) در این سفر تحت ولایت ابوبکر و جزء رعیت او بوده است؛ فاقد پذیرش و در تضاد کامل با گزارشات مشهور و صحیحی است که در این زمینه وارد شده است.

۶. این برداشت نیز که علی (ع) فقط مأمور ابلاغ سوره براءت بود و امارت حج همچنان بر عهده ابابکر باقی ماند، خلاف واقع است؛ چراکه پس از آنکه پیام رسول خدا (ص) توسط امام علی (ع) به اطلاع ابوبکر رسید، او به مدینه بازگشت تا علت عزل خود را جویا شود؛ و اندوه و گریه او خود مویدی بر همین برداشت است. همچنین در آن سال مسلمانان به دلیل حضور مشرکان در مکه و وضعیت نامناسب آنجا از لحاظ پوشش کفار و دیگر مسائل، حج انجام ندادند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

آلوسی، محمود بن عبدالله. (۱۴۱۵ق.). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن الأعرابی، أبو سعید أحمد بن محمد بن زیاد بن بشر. (بی تا). *معجم ابن الأعرابی*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن تیمیه حرانی، عبدالسلام بن عبدالله. (بی تا). *الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح*. مصر: مطبعة المدنی.

ابن تیمیه حرانی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم. (۱۴۰۶ق.). *منهاج السنه النبویه*. مصر: مؤسسه قرطبه.

_____ (۱۴۱۳ق.). *شرح العمده فی الفقه*. ریاض:

مکتب العبیکان.

_____ (بی تا). *کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام*

ابن تیمیه. ریاض: مکتبه ابن تیمیه.

ابن جوزى حنبلى، جمال الدين ابوالفرج عبدالرحمن بن على. (١٤٠٤ق.). *زاد المسير فى علم التفسير*. بيروت: المكتب الإسلامى.

. (١٤١٨ق.). *كشوف*

المشكل من حديث الصحيحين. رياض: دار الوطن.

ابن خزيمة، ابوبكر محمد بن إسحاق بن خزيمة. (١٣٩٠). *صحيح ابن خزيمة*. بيروت: المكتب الإسلامى.

ابن صباغ، على بن محمد. (١٤٢٢ق.). *فصول المهمه فى معرفه ائمه*. قم: دار الحديث.

ابن عربى، محمد بن عبدالله. (١٣٣١). *احكام القرآن*. القايره: مطبعه السعاده.

ابن عساكر دمشقى، أبى القاسم على بن الحسن. (١٤١٥ق.). *تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه من حلها من الأمائل*. بيروت: دار الفكر.

ابن اثير، مبارك بن محمد. (١٤١٧). *جامع الاصول لاحاديث الرسول*. بيروت: دار الفكر.

ابن كثير دمشقى، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشى. (١٤٠١ق.). *تفسير القرآن العظيم*. بيروت: دار الفكر.

. (١٤٠٤ق.). *البدايه و النهايه*. بيروت:

مكتبه المعارف.

ابن مردويه، احمد بن موسى. (١٤٢٢ق.). *مناقب على بن أبى طالب (ع) و ما نزل من القرآن فى على (ع)*. قم: دار الحديث.

ابن هشام، عبدالملك بن هشام. (بى تا). *السيره النبويه*. بيروت: دارالمعرفه.

ابو حيان اندلسى، محمد. (١٤١٣ق.). *بحر المحيط*. بيروت: دارالكتب العلميه.

أبو يعلى موصلى تميمى، أحمد بن على بن المثنى. (١٤٠٤ق.). *مسند أبى يعلى*. دمشق: دار المأمون للتراث.

إصبهاني، ابوبكر أحمد بن على. (١٤٠٧ق.). *رجال صحيح مسلم*. بيروت: دارالمعرفه.

ألبانى، محمد ناصرالدين. (١٤٠٥ق.). *إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل*. بيروت: المكتب الإسلامى.

- _____ . (۱۴۱۳ق.). *ظلال الجنة*. بیروت: المكتب الإسلامی.
- _____ . (۱۴۲۳ق.). *صحیح أبی داود*. کویت: مؤسسه غراس.
- _____ . (بی تا). *سلسلة الاحادیث الصحیحه*. ریاض: مکتبه المعارف.
- امینی، عبدالحسین. (بی تا). *الغدير فی الكتاب و السننه و الأدب*. تهران: الغدير.
- أنصاری قرطبی، ابو عبد الله محمد بن أحمد. (بی تا). *الجامع لأحكام القرآن*. قاهره: دارالشعب.
- بخاری جعفی، ابو عبد الله محمد بن إسماعیل. (۱۴۷ق.). *صحیح البخاری*. بیروت: دار ابن کثیر.
- بيهقي، أحمد بن حسين بن علي. (۱۴۱۴ق.). *سنن البيهقي الكبير*. مکه: مکتبه دار الباز.
- ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی. (۱۴۰۶ق.). *سنن الترمذی*. تحقیق: أحمد محمد شاکر و آخرون. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- تمیمی، محمد بن حبان. (۱۴۱۴ق.). *صحیح ابن حبان بترتيب ابن بلبان*. بیروت: مؤسسه الرساله.
- جصاص رازی، ابوبکر أحمد بن علی. (۱۴۰۵ق.). *أحكام القرآن*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جکني شنقيطی، محمد أمين بن محمد. (۱۴۱۵ق.). *أضواء البيان فی إيضاح القرآن بالقرآن*. بیروت: دار الفکر.
- حاکم بن نیشابوری، محمد بن عبدالله. (۱۴۲۰ق.). *المستدرک علی الصحیحین*. بیروت: المکتبه العصریه.
- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله. (۱۴۱۱ق.). *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الايات النازله فی اهل البيت*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حنبلی، شمس‌الدین محمد بن أحمد. (۱۹۹۸ق.). *تنقیح تحقیق أحادیث التعلیق*. بیروت: دار الکتب العلمیه.

ذهبي شافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد. (١٤١٣ق.). *الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة*. جده: دار القبلة.

_____ (١٤١٣ق.). *سير أعلام النبلاء*. بيروت: مؤسسه الرساله.

_____ (بي تا). *ذكر أسماء من تكلم فيه و هو موثق*. بي جا: بي نا.

رازي شافعي، فخرالدين محمد بن عمر التيمي. (١٤٢١ق.). *التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب*. بيروت: دار الكتب العلميه.

رازي، ابن ابي حاتم. (١٤٠٨ق.). *تفسير ابن أبي حاتم*. صيدا: المكتبه العصريه.

رشيد رضا، محمد. (١٤٠٧ق.). *المنار*. بيروت: دار الفكر.

زمخشري، جارالله. (١٩٦٦ق.). *كشف عن حقائق التنزيل و عيون الاقاويل*. مصر: مكتبه الباي حلي.

زيلي، عبدالله بن يوسف. (١٣٥٧). *نصب الراية لأحاديث الهدايه*. مصر: دار الحديث.

سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر. (١٤١٤ق.). *جامع الاحاديث (الجامع الصغير و زوائده و الجامع الكبير)*. بيروت: دار الفكر.

_____ (١٤٢١ق.). *الحاوي للفتاوى في الفقه و علوم*

التفسير و الحديث و الاصول و النحو و الاعراب و سائر الفنون. بيروت: دار الكتب العلميه.

_____ (بي تا). *الدر المنثور في التفسير بالمأثور*. بيروت: دار المعرفه.

شوكانى، محمد بن على. (١٤١٤ق.). *فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير*. دمشق: دار ابن كثير.

شيباني، ابو عبد الله أحمد بن حنبل. (١٤١٦ق.). *مسند أحمد بن حنبل*. بيروت: مؤسسه الرساله.

- _____ . (١٤٠٣ق.) *فضائل الصحابه*. بیروت: مؤسسه الرساله.
- شیبانی، عمرو بن ابی عاصم ضحاک. (١٤٠٠ق.) *السنه*. بیروت: المکتب الإسلامی.
- صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن همام. (١٤١٠ق.) *تفسیر القرآن*. ریاض: مکتبه الرشد.
- طباطبایی، سیدمحمد حسین. (١٤١٧ق.) *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد. (١٤٠٤ق.) *المعجم الکبیر*. موصل: مکتبه الزهراء.
- طبری، احمد بن عبدالله. (١٣٨٦ش.) *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی من مصادر کتب اهل السنه*. قم: موسسه دار الکتاب الاسلامی.
- طبری، محمد بن جریر. (١٤٠٨ق.) *جامع البیان فی تاویل آی القرآن*. بیروت: دار الفکر.
- طحاوی حنفی، ابوجعفر أحمد بن محمد. (١٤٠٨ق.) *شرح مشکل الآثار*. بیروت: مؤسسه الرساله.
- عسقلانی شافعی، أحمد بن علی بن حجر. (١٣٩٠ش.) *لسان المیزان*. بیروت: مؤسسه الاعمی.
- _____ . (١٤٠٦ق.) *تقریب التهذیب*. دمشق: دار الرشید.
- _____ . (١٤٠٦ق.) *فتح الباری شرح صحیح البخاری*. بیروت: دار المعرفه.
- _____ . (١٤١٢ق.) *الإصابة فی تمییز الصحابه*. بیروت: دار الجیل.
- عظیم آبادی، محمد شمس الحق. (١٩٩٥م.) *عون المعبود شرح سنن أبی داوود*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- عینی، بدرالدین محمود بن أحمد. (بی تا.) *عمده القاری شرح صحیح البخاری*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم. (١٤٢٢ق.) *ینایع الموده لذوی القربی*. قم: اسوه.

مبار كفورى، أبو العلا محمد عبدالرحمن. (۱۴۰۷ق.). *تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى*. بيروت: دارالكتب العلميه.

مروزى، ابوبكر أحمد بن على. (۱۴۰۴ق.). *مسند أبى بكر الصديق*. بيروت: المكتب الإسلامى.

مزى، ابوالحجاج يوسف بن زكى. (۱۴۰۰ق.). *تهذيب الكمال*. بيروت: مؤسسه الرساله. مقدسى حنبلى، ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد. (۱۴۱۰ق.). *الأحاديث المختاره*. مكه: مكتبة النهضه الحديثه.

نسائى، ابو عبدالرحمن أحمد بن شعيب. (۱۴۰۶ق.). *خصائص امير مؤمنان على بن أبى طالب*. كويت: مكتبة المعلا.

(۱۴۱۱ق.). *السنن الكبرى*. بيروت: دار الكتب

العلميه.

نسفى، عبدالله بن احمد. (۱۳۳۰ق.). *تفسير النسفى*. قاهره: دار الاحياء الكتب العربيه. نيشابورى، نظام الدين حسن بن محمد. (بى تا). *غرائب القرآن و رغائب الفرقان*. بيروت: دار الكتب العلميه.

واحدى، على بن احمد. (۱۳۶۱ق.). *اسباب النزول*. بيروت: دار الكتب العلميه. هيثمى، ابوالحسن على بن أبى بكر. (۱۴۰۷ق.). *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*. بيروت: دار الريان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی